

چرا نباید زیر سایه‌ی همدیگر و با احترام به نظرات همدیگر زندگی را ادامه دهید.

شماره پرسش: ۸۲۶۴

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۳/۲/۲ ۰۵:۰۰:۰۰

متن پرسش

با سلام خدمت استاد عزیزم. من باشمادر کتابخانه مرکزی شهداری وبه واسطه سخنرانی در حدود سال ۱۳۸۵ آشنا شدم. مطالبی که بیان میکردیدابی بود برعطش من و راهنمای خوبی در مسیر افکارم. اما بعد از ازدواج رابطه من باشما قطع شد. دلیل آن هم همسر هستم. ایشان طلبه اند و شما را از نظر سیاسی و علمی مناسب نمیدانند البته برای خودشان. من با ایشان خیلی اختلاف نظروسلیقه وتفکر و اخلاق داریم. به حدی که ادامه دادن برای من زجرآور است. ایشان هم بامن و خانواده ام خیلی مشکل دارند و هر دوی ما به شدت تحت فشار و اذیت هستیم. هر دو خانواده مذهبی اند اما طرز منشهای کاملاً متفاوت داریم. ایشان مرا متهم به تعصب در مورد خانواده ام میکنند. تاحدی درست است اما ایرادهایی که من در تفکر و رفتار به ایشان وارد میکنم همانهایی است که از خانواده ومخصوصاً شما یاد گرفته ام. کسی در حل مشکل کمکان نمیکند و من واقعا احساس استیصال و درماندگی میکنم. به حدی از هم دور شده ایم و حرمتها از بین رفته که فکر نکنم کاری از دستم برآید. به نظر شما چه کار کنم؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: چرا نباید زیر سایه‌ی همدیگر و با احترام به نظرات همدیگر زندگی را ادامه دهید. به همدیگر اجازه دهید بدون تخریب نظر دیگری، هر کدام به افکاری که حق می‌داند جلو بروند و در عین حال هر کدام سایه‌ای باشید برای آن که احساسات دیگری را درک کند. فراموش نکنید ایشان به عنوان طلبه که شما را به کفر دعوت نمی‌کند که بخواهید جلو نظراتش بایستید. موفق باشید